

سعدی از دست خویشتن فریاد



همه از دست غیر می نالند
سعدی از دست خویشتن فریاد

حاشیه‌ای بر مرثیه تخت جمشید

زیستن، تمدن بسی همتا و فرهنگ ژرفا داشته و بعلت های گوناگون و زمین های دامنه داری فرمان رانده است، چه افتخار بزرگی؟ در یک جمله تخت جمشید بزرگترین مدرک و پر بها ترین سند موجودیت دیرینه ماست، مدرکی که از باد و باران گزند نیافته.

باری از تماشای این کاخ رفیع اکثر تماشاگران چه خودی و چه بیگانه دچار بهت شده و جز تحسین چیزی بر زبان نرانده اند جز در نگاه ایرانیان است که ناله و نازش یک جا خوانده شده یعنی هر ایرانی اصول همانگونه که از زیارت آن سرافراشته همان گونه هم از ته دل اندوه

و آنچه افتخاری که نازیدنسی است. ستونهای حیرت آور آن که سر بفلک کشیده به مثابه تهر جان دوزیست که قرنها بچشم دشمنان سرافرازی و استقلال و موجودیت مابین مهابا مخلوده است. این کاخ سترک یا صدای رسا فریاد میزند که مملتی بنام ایران در ۲۵ قرن پیش در این سرزمین زیسته و در این

تخت جمشید یا با اصطلاح اروپائیان «پرس پلیس» از آثار آنچنان بزرگ و بی مانند است که در تارک معماریهای کهن سرتاسر کیتی همچون برلیان گران بهائی میدرخشد، این بنادر نظر ایرانیان و بلکه بکواهی تاریخ نویسان از مهمترین مدار کیمت که قدمت و عظمت ملت ما را فریاد میزند، آنچنان مدرک و سندی که زایل نشدنی

خورده است. هم میهنانی را می شناسد که سالی یکبار بدانجا رفته و دوستی معتکف میشوند. در مقدمه کتاب پراختنای تخت جمشید زیبا سخنی خواندم که نوشت بود: آنچنانکه بهر مسلمانسی واجب است بزیارت مکه رود بهر ایرانی بیچاره نهاد نیز لازم است که با داشتن توانائی مالی سالی یکبار به تماشای این قصر آید. باری، در سرتاسر صفحات دفاتر یاد بودی که از چندین سال باینطرف در تخت جمشید گذارده اند کلیه ایرانیانیکه بزیارت آنجا رفته اند اظهار تأسف نموده و بمسبب ویرانی آنجا ناله و نفرین





حواله کرده اند! البته باید دانست که مسیباو اسکندر مقدونی منتسب بفرزندی فلیپ است، از این جهت «منتسب» نوشته که تاریخ نویسان درباره حلال زاده بودن اسکندر تردید کرده اند و بعضی را عقیده بر آنست که وقتی پادشاه مصر بدربار فلیپ پناهنده شد و مدت یک دوسالی در آنجا ماند تمربجا باندرون راه یافت و با زن فلیپ در آمیخت و اسکندر نتیجه این آمیزش است.

بلی اوست که هنگام ورود به تخت جمشید در سپاهیان خود کرد و چنین گفت: «یونانیان دشمنی بدتر از پای تخت شاهان هخامنشی نداشته اند، از اینجا بود که اردوهای بی شمار پارسی بوطن ماریخت، از این جا داریوش و خشایارشا جنگی را که کفر کردن این شهر ارواح اجداد خودمان را راضی کنیم... بعد دستور غارت و تخریب داد آنچنان غارت گرسنه واری که نمیب شخص اسکندر از خزانه نقدی تخت جمشید بارسه هزار شتر شد و نیز آنچنان ویرانی هولناکی که خاکستر بد نامی را برای ابد بر سر اسکندر ریخت!! راستی که تاریخ عالم محکمه عالم است.

بعد از آن نیز بموازات گذشت قرون نادانی نادانی جنایت اسکندر را تکمیل میکرد کما آنکه بعد از آمدن اسلام بایران نابشر دانی بویرانی آن افزودند، مثلا

مدتها باین سبب که آن کاخ عظیم از آثار کفر است، یادست خودی خرابش کردند. زمانی بجهت آنکه دزدان در پناه دیوارهای سخره آسای آن پناه گرفته و کاروانها را میزدند بدستور ملک وقت ویرانش نمودند عجب! بجای آنکه دزد و گردنکش را از بین ببرند آثار بی مانند تیاکان خود را خراب میکردند، این است معنی پدر شناسی و اینجاست که بساید بگوئیم «روی نادانی سیاه باد» ایرانی همیشه اسیر تعصبات بی جا بوده و از این رهگذر زیان فراوان دیده است و چون غالبی جای مغلوبی را میگردفته فوراً هر گونه اثری را که از زمان او مانده بوده از بین می برد و لسو آنکه آن اثر نظیر مسجد شیخ لطف الله اصفهان باشد یا مانند طاق کسر ادرم داین، و دیگر متوجه نبودند که آنکو نه یاد کار نمونه از سلیقه و اثر فکری هنرمندان یک دوره از عصر معینی است، مانند قصر گلستان که نتیجه زحمات فکری و بسدی هنرمندان است که در دوره قاجاریه میزیسته اند و هر اثر تاریخی از این جهت اهمیت دارد نه از آن جهت که بفرمان فلان پادشاه ساخته شده است.

باری صحبت از تخت جمشید بسود که حتی بعضی از دولت های بیگانه نیز در خرابی آن کوشیده اند، یکتن از دوستان نگارنده حکایت کرد: دوسال قبل که بزیرات تخت جمشید رفته بودم از پیر مرد نودساله ای شنیدم که گفت: پنجاه سال قبل که با اینجا آمده بودم دیدم حجاری از شیراز آمده و صور و مجسمه های فسر را تراشیده از بین میبرد و چون جویای علت شدم گفت: «یک سال تمام در شیراز بیکار و گرسنه بودم تا اینکه فلان اداره بیگانه، استخدام کرده با روزانه چهار قران دستمزد مامورم نموده اند که فقط در تخت جمشید بگردم و هر چه نوشته میخی و صورت مجسمه سالم باقیم خرابش

کم... چرا این کار را میکرده اند؟ برای آنکه مدرك استقلال و سابقه تاریخی ما را از بین برده و جاده تسلط خود را سافتس سازند!

سخن از «غم خواری در باره تخت جمشید بود» یکی از نویسندگان معاصر در کتابی که اخیراً نوشته در یکی از صفحات آن بمناسبت در آمد سخن اینطور مینویسد «... اولین بار که تخت جمشید را دیدم حالی بمن دست داد که مخلوطی از تفاخر و تأسف بود، وقتی سرم را بلند میکردم و آن ستونهای محیر العقول را تماشا مینمودم اینان سینه ام از غرور انباشته میشد ولی همینکه به نتیجه امر و از دست رفتن آن عظمت میاندم بشویم بی اختیار سرم روی سینه ام آویخته میگشت، بغض کلوبم را میگردف خجلت زده و شرمسار چشم را میستم زیرا گوشم صدای فرمان خشایار شاه را می شنید که در باها را شلاق میزند و چشمم رو بسوی تیره ولی بنام «تائیس» را موبد که بر شانه اسکندر رفته و باقلب بر کینه فسر شاهنشاهی و بنگه شاهان ما را آتش میزند، دریغ!

نه تنها آن نویسنده بلکه عموم ایرانیان در مقابل این کاخ رفیع سرافراشته و اشک ریخته اند و این خود دلیل این است که این ملت با استقلال و قدمت و سنت خود پابند میباشد و همین گواه روحیه ابدی و خاموش نشدنی «تاسیونالیستی» این مردم است... مرحوم فرصت الدوله شیرازی صاحب کتاب آثار عجم که تقریباً شصت سال قبل آن بنای بزرگ را دیده و از روی آن نقاشی کرده و توضیحات مفصلی در خصوص نوشته ها و نگاره های آن داده قسیده ای نیز به پیروی از خاقانی (که در حق بارگاه کسری سروده) بوزن و قافیه دیگری ساخته است که در اینجا قسمتی از آن قسیده مفصل را نقل میکنیم:

سامی بسوی استخر نه ای دل عبرت بر در باره جمشید رو آور و عبرت بر چشمی بنگه بنگار، موشی دوسه (۱) رهمیخار دستی باسف بردار کن چشم ز (۲) عبرت تر هر سو که بنایینی با خاک شده یکسان هر جا که سرایایی ویرانه شده یک سر تختی که سر از رفعت بر تخته (۳) میناسود چون خرده (۴) مینایین بشکسته ز با تاسر زان بوم نعیم (۵) زاغ آید همه بر گوشت بر جای سرود و رود آواز دلف و مزمر در ساحت ایوانی جفداست و زغن ساکن این یک شده بر بط ز و آن آمده (۶) خنیاگر یک جای ثعالب (۷) را خدام نگر در بزم یک جای عناکب (۸) را (۹) حجاب بین بردر در ماتم جمشید است گریان همه آن خرگاه (۱۰) نک اشک روان او است آن آب که در فرغ (۱۱) بر ملک فریدون لب بگشوده به ضحاک می هر جا که شکافی هست بر کنگره آن منظر در پشته آن لاله است خون جگر در ارا بر نوده آن سبزه است خاک تن اسکندر خود خون سیاوش است آن می که بود در خم از کله کاوس است آن خاک که شد ساغر شهد لب شیرین است نقلی که نه دسافی، آه دل پرویز است دوری که دهد مجمر

نا گفته نباید گذاشت که قریب سی سالست تخت جمشید مورد توجه دولت های ایران واقع شده و مدتی است به حفاری و نگاهداری آن قیام و اقدام نموده و می نمایند

- ۱ - کنایه است از مسکت نمودن و توفت کردن
- ۲ - بفتح عین اشک چشم
- ۳ - کنایه از آسمان است
- ۴ - بمعنی شیشه است
- ۵ - بانگ کلاغ
- ۶ - خنوسا بوزن دنیا بمعنی سرود و سازاست و خنیاگر فاعل آنست
- ۷ - جمع نعلب بمعنی روباه
- ۸ - بمعنی عنکبوت است که بفارسی تننده گویند
- ۹ - بنام اول و تشدید جوم بمعنی پرده داران است
- ۱۰ - بوزن در گاه بمعنی تخت بزرگ و ایوان نیز آمده
- ۱۱ - بفتح بمعنی جوی کوچک

نصرت اله فتحي

